

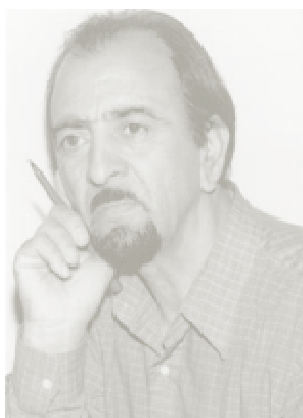


محمد شاه فرهود

تراژیدی های خونین افغانستان

مدخل

جلد اول کتاب نقش پاکستان در تراژیدی خونین افغانستان در زمان و زمانه ای به نوشتار تبدیل شد که امارت تنظیمی دود شده بود و به هوا رفته بود و اینک انگیزسیون طالبی بود که برای سردمداران پاکستان حق السکوت میپرداخت.



حق السکوتی از جنس باج

باجی از جنس تاراج

تاراجی از جنس کنده شدن درختان کتیه و کاج

تراژیدی اول

تراژیدی ثانی را در تخته قرن بیست و یکم چارمیخ میکند

جلد دوم نقش پاکستان در تراژیدی خونین افغانستان، در پایان دهه اول قرن سیمتری مستند میگردد، جلد دو تکمیل و تکامل جلد اول است، جلدهایی که در دو فاصله زمانی تولید گردیده اند.

مدتی این مثنوی تأخیر شد

مهلتی بانیست تا خون شیر شد

در زمین و زمانه ای که مؤلف قلم میزند، پر از حضور کمپدی ها و تراژدی هاست. یکی از این تراژیدی ها، مؤلف زدایی و تألیف سوزی است. مؤلف پس از رنج سالیان، محصول رنج و تأمل اش را به حیث تألیف، در زیر سایه شلاق و تیغ های دوسره بیرون می دهد. پیکار پامیر مؤرخ می است که تألیفش را بر پوست گاو میش حوادث حک میکند.

افغانستان، تحول چاله به چاه ست، استحاله چال به سیه چال است، که در طی قرون با مؤلف ستیزی و کتاب سوزی بکلی دست به گریبان و آشنا بوده است. در زیر سیطره بیگانگان و سلاطین نادان هر چیز به آسانی خریده می شود و به آرامی به فروش می رسد، همه چیز به متاع بازار تبدیل میگردد، از وجدان تا خرمهره، از اندیشه تا گرده اطفال.

اما کتاب و نای

صدا و سبد

به نرخ شلغم هم نمیرود

شاید چیزی از شلغم،

کم

مؤرخ تراژیدی های خونین افغانستان، روشنفکرانه می ایستد و مانند سوفوکل یونانی به تولید تراژیدی ها اقدام میکند، تراژیدی نویس مادر زمانه ای درامه تاریخ را مستند سازی و علمی میکند که ملودرام تاریخ نه از چار سو که از شش جهت دچار مسخ و بربادی است. در کنار کمبود اسناد و مدارک، یورش مسخ کننده تاریخ های سرکاری و تاریخ های سانسور شده، کار آفرینش متنهای زلال و تاریخی را دشوار میسازد، پیکار پامیر بدون توقف بروی تل های دود و خاکستر راه می رود و با انگشتان دردمند، از سوخته ها، سانسور شده ها، تداعی ها و فراموش شده ها کتاب میسازد.

مؤرخ ما میداند که خلیفه عباسی امیرالمؤمنین المستنجد بالله در سال 1160 در آغاز خلافتش امر کرد که نوشته ها و کتاب های ابن سینا را در بغداد بسوزانند،

همانگونه که امیرالمؤمنین امارت طالبان در سال 1996 یعنی هشتصد و پنجاه سال بعد از خلیفه عباسی، در کابل فرمان میدهد که تمام کتاب‌ها و فیت‌ها و فیلم‌ها و عکس‌ها را بسوزانند. مؤرخ تراژیدی‌ها میداند که محمود سبکتگین وقتی که به ری آمد مقدار پنجاه هزار خروار دفت‌روافض و فلاسفه را بفرمود سوختن. مؤلف تراژیدی‌ها بما نشان میدهد که وزارت احتساب طالبان، به همکاری خلقی‌های بی‌بروت و ریشدار، چگونه به اشاره مشاورین آی اس آی و استخبارات سعودی و انگریزی، پنجد و پنجاه هزار خروار کتاب و صدا و موسیقی را بفرمودند سوختن.

تراژدی

در پیشانی هر دو کتاب واژه تراژدی میدرخشد، مثل دو چراغ در حوض خون. مانند دو چشم در جمجمه خونین افغانستان. مانند دو تپه خونین و گوشتی، مثل دو تا آتشفشان جادویی.

تراژدی، یک نوع رویداد است. خشونت و فکری است که در حوزه آفرینش هنری اتفاق می‌افتد. تراژدی، نوعی از بازآفرینی حزن انگیز و روشنگرانه غم و اندوه است. تراژدی معرکه و کشمکش دست‌ها و مداخله عقل‌های آدم‌هاست. اما هر کشمکش و فاجعه ای تراژدی نیست. کشمکش میان آدم‌ها اگر صرف از طریق خشونت جسمانی باشد ملودرام اندوهناک و حزن انگیز است.

عابری که بخاطر پیدا کردن یک لقمه نان درکنار سفارت هندوستان ناگهان در میان یک انفجار به ذغال تبدیل میگردد، چنین فاجعه ای، بالذات وحشتناک و اندوهناک است و در آدمی ایجاد حس غم و اندوه میکند. هر نوع بیان حزن انگیزی که با کنش ذهنی ادغام نگردد به سطح تراژدی و شناخت تراژدی ارتقا نمی‌کند. پس تراژدی، گذار از بیان خشونت‌های جسمانی تا تشریح لایه‌های ذهنی فرد است. کارکرد عقل آی اس آی با ادغام در ابزارها و واسکت‌هاست که افغانستان را در تراژدی‌های خونین و استمراری مینشانند. دو کتاب حاضر شناخت تراژدی‌هایی است که تا هنوز به شیوه‌های متفاوتی ادامه دارند.

تراژدی، علاوه بر نشان دادن بریادی و ذغال شدن ناگهانی، شناختاندن و روشنگری را نیز به همراه دارد. پس حس حزن انگیز با حس و آگاهی تراژیک، همان تفاوت روانشناسیک و معرفت‌شناسانه ای است که میان درام و ملودرام و تراژدی میتواند وجود داشته باشد.

هر دو جلد تراژیدی خونین افغانستان، بیان اندوه و غم است اما این وحشتناکی و حزن از فلتر معرفت شناختی و روشنگری تیر می شوند و با توسل به سندیت به متن های تاریخی تبدیل میگردند. آنچه درین کتاب بگونه استعاری تراژدی خونین نامیده شده است، نوع شفافتر و ادبی تر شناخت عینی و ذهنی فاجعه هایی است که از بدو تأسیس پاکستان تا امروز به طرق مختلف ادامه داشته است. تاریخ نویس دلیر برای آسیب شناسی تراژدی بی پروا و بی باک قلم میزند، از استعمار تا میراثخوران استعمار، از قهقه بیگانه تا خمیدگی بیگانه پرستان را دانه دانه می شکافد.

هگل گفته بود که حوادث و شخصیت ها در تاریخ دوبار تکرار می شوند و به تعبیر دگر این اتفاق بار اول بشکل تراژدی به ظهور میرسد و بار دوم بشکل کمیدی مسخره. مؤلف تراژدی های خونین افغانستان در کتاب اول و کتاب دوم نشان میدهد که پاکستان چگونه در دهه هشتاد میلادی تنظیم های هفتگانه و تحریک طالبان را برای نخستین بار (1992 و 1996) بشکل تراژدی به میدان قدرت آورد و اینک میخواهد همان ابزار های مصرف شده را (طالبان و حزب اسلامی) بشکل کمیدی مسخره بار دگر در ارگ کابل بشرماند.

روش

مؤلف دو تراژدی از آغاز تا فرجام بطرز روشمند عمل میکند بنماینده اصلی که همانا مداخله تاریخی پاکستان در افغانستان است، بی آنکه دچار انحراف از مسیر گردد بطور سیستماتیک دنبال میگردد. روشی که برای برپایی دو کتاب تاریخی بکار رفته است، روشی است که از حوصله مندی و تأمل نویسنده برخاسته است، در کشوری که پر از علاوالدین های جهانسوز است، خطه ای که مملو از جاسوسان همسایه و کمپنی های گلوبال است، سرزمینی که کشتن بنی آدم به نرخ کچالو و مغیلان هم بالا نمیرود، آذین بند مکاتیب و فرامین، نوشتن نامهای زیدخل، افشای رازهای استخباراتی، ... روش هر نویسنده و مؤرخ نیست، میتود کار آفرینشگری است که در قلمرو قلم و قدم، دارای نگرش و بقول ادوارد سعید دارای نقش روشنفکرانه باشد. پیکار پامیر درین دو کتاب از تبار آنانی است که دلیرانه به تولید متن و مبارزه میپردازند:

سندیت

حنجره معترض

انگشتان عاصی

زبان سلیس و پرخاشگر

منابع و مأخذ معتبر

بینا متنیت

گستره دید

برخورد علمی

...

نویسنده ی تراژدی های خونین، کارش را با مسؤولیت و توانمندی انجام داده است، در شرایطی که نوشتار به طومار تبدیل گشته است، نوشته های بدردبخور و جدی می توانند فقدان حلقه های گسسته نوشتار را در زنجیره مفقوده به صدا درآورند.

نگرش

نگرش نویسنده در روش نویسنده بازتاب میابد. مؤلف در هر دو تألیف با نگره باز و روایت های متغیر درگیر میماند. حب و بغض هر مؤلفی همان بلایی است که تألیف را از ارزشهای علمی و مستند خالی میسازد. در وضعیتی که نویسندگان افغان قلم میزنند، سخت بحرانی، ترسناک و غباراندود است، درین فضای تیره و هراس آور، فقط آنانی میتوانند به تولید متن های تاریخی موفق باشند که با چشم و روش مرحوم غبار و مرحوم هرودوت از درون معرکه و تراژدی به سلاخی و دلیل شناسی دست ببرند.

پیکار پامیر از موضع یک شخصیت مبارز ملی و مترقی، به حوادث و آدمهامینگرد، اکثراً می کوشد تا احساس و عاطفه را بجای عقل و روشنگری ننشاند. میل ندارد که به تاریخ نگاری خیانت کند، در هر واژه و جمله خود توقف میکند، می اندیشد و آنگاه میگذرد. حتی المقذور تلاش میکند که استنتاج را به خواننده بگذارد و خودش از صدور احکام مطلق بپرهیزد. با شگرد بینامتنیت و آذین بست عکس، مکتوب، فرمان و ... بروی صفحات کتاب، در واقع به خواننده حق میدهد که خودش به نتایج دلخواه برسد.

افشاندن بذر معلومات، یک سوی تراژدی های دوگانه است، تحلیل و تأویل سوی دگر متن را احتوا میکند. ارائه مطالب مستند و معلوماتی یک رخ تاریخ نویسی است و اگر این حرکت از طریق تأویل کارساز نویسنده به خواننده قدرت تولید و تداعی را ارزانی ندارد، مؤرخ به تاریخ نرسیده است. خوشبختانه که پیکار

پامیر با ارائه مطالب معلوماتی به تأویلی دلیرانه ای دست میبرد که افق انتظارات خواننده را از عنبر عقل و تحقیق مشبوع میسازد. با به تعویق انداختن اصدار حکم در واقع میخواهد زمینه را برای تأمل خواننده فراهم سازد.

وقتی نویسنده از دستور آی اس آی مبنی بر تصفیة قومندانان شورای نظار بوسیله حزب اسلامی (سید جمال در 1985) در تخار، حرف میزند، میخواهد از طریق جریان سیال تداعی بما پیش گویی کند که روزی این تصفیه ها بطرز دگر تکرار میگردند (تکرار تراژدی ها به کمیدی ها یا تکرار تراژدی ها به مضحکه های تراژیک) تصفیه های نوین ادامه همان برنامه های استخباراتی است که در 2011 (ترور جنرال عبدالرحمن سیدخیلی، جنرال شاه جهان نوری، جنرال داؤد داؤد، حمله بالای قومندان بصیر سالنگی، حملات و کوچک سازی رشید دوستم ... که بیشتر به هند و ایران و روسیه گرایش دارند) نیز عمدتاً در دامن پاکسازی قومی و حذف های سیاسی مستقر میگردد. تا با ترور زنجیره ای قومندانان شمال، فضا را برای تازاندن لشکر طالبان و فوج حزب اسلامی ... مساعد ساخته باشند.

در خط خط دو تراژدی

خطابه ها

خاطره ها

خط خوردگی ها را با گلهای ختمی جشن میگیرند

گزینش

مؤلف در هر دو کتاب با تمام دقت دست به گزینش موضوع، نقل قول و اسناد میبرد. تلاش میکند تا از میان خرمن های آتش، فقط خوشه های مشعلین را برافرازد. در آشفته بازار اسناد و موضوعات، انتخاب اسناد و گزینش مطلب آن شاخصه هایی است که مذاقه و تأمل مؤلف را در صورتبندی عقل و صفحه بندی نوشتار نشان میدهد.

حمله پاکستان به جلال آباد

صدور تروریسم

منشاء و حکومت تنظیم ها

ظهور طالبان و بازی دگر

زیگزاک جبهه شمال

منشاء و امارت طالبان در کابل

نقش خلقی ها در هیرارشی قدرت در امارت طالبان

نقش دول معظم و کمپنی های گلوبال در تراژدی افغانستان

...

ما سی و سی سال می شود که در وضعیت تراژیک و آتشفشانی بسر میبریم، همه چیز مان حالت آرامش و شادی را از دست داده است. در چنین احوالی برخی از روشنفکران و نویسندگان، بجای تولید اندیشه و ایستادگی و اعتراض در برابر قدرت، به محرر اشخاص و تذکره نویس حادثات تبدیل میگردند، و برخی پنج انگشت را مانند پنج شمع روشن می افروزند با کلکهای مؤلد و چشمهای معترض، از اثر بسوی متن میروند. نگارنده تراژدی ها نه محرر است و نه تذکره نویس، ققنوسی است که از روی خاکسترهای خونین به سرود می آید، صدا های رنگین و زمزمه ها را بخوبی میشناسد. از صدور تروریسم در زمانی گپ میزند (1998) که تا انوقت کسی بطور رسمی پاکستان را مهد ترور و تروریست و تروریسم نمیدانست.

در چنین اوضاعی که روشنفکر جایگاه فردی و اجتماعی ندارد و خود را بی پناه، کنده شده و سرگردان احساس میکند. در چنین زمان و زمانه ای که هرکس بنرخ قومی و گراف جیب به زیستن ادامه میدهد، روشنفکر فراقومی ماندن هنرست.

بچشم سر میبینیم که یکی در زیر ریش امیرالمومنین، متبرک می شود و دیگری در زیر نام مسعود به شهکار حماسی میرسد، یکی در کنار آوازه دوستم، راه می رود با تسبیح و ریش های موجدار و دیگری با بروت های کشال در زیر شمشیر مقدس حکمتیار، یکی از تبسم محقق و خلیلی گل عشق و ابریشم میچیند یکی از خنده سیاف و ربانی، گل های پلاتینی و آفتابگردان، دوران دوران مداحی و دست بناف ایستادن هاست. دورانی که روشنفکر و روشنفکریت را بی اعتبار و بی رمق کرده است.

الحاج کریم پیکار پامیر یک تألیف گر با حوصله، مبارز و مترقی است. از دروازه های خمیده تاریخ، تیر نشده است. همیشه از درجه صفر نگاشتن فاصله میگیرد، در لحظه تولید متن با دست و گردن افراشته میخروشد و می نویسد. درباره آدمها و حوادث به سبک مرحوم غبار داوری میکند. وقتی درباره منشأ، امارت، شکست و بازآیی طالبان مینویسد هرگز منشأ، جمهوری، شکست و

استقرار دوباره تنظیم‌ها را فراموش نمی‌کند، وقتی از وابستگی غلیظ خلقی حرف می‌زند، غلظت وابستگی پرچمی را در حاشیه نمیبرد ...

هر تألیفی در کلیت خود یک گفتار و یک روایت است، گفتار و روایتی که نیت مؤلف را در درون تحلیل‌ها، نقل و قول‌ها و اسناد مستحیل می‌سازد. نویسنده با تولید متن، به ظهور فعال خواننده منتهی می‌گردد.

نقش پاکستان در تراژیدی خونین افغانستان، متنی است که خواننده را به تولید پرسش و اندیشیدن وادار می‌کند. پرسشی که بطرز آرام در درون متن می‌جوشد، تفکری که در فضای گشوده شده نوشتار به اندیشیدن میرسد.

هاگ / هالند

جون 2011